



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۴ جلسه، به بحث پیرامون:

۱. «جایگاه روانشناسی در تکامل و مدیریت اجتماعی» طی دو جلسه از تاریخ

۷۳/۱۰/۱۹ الی ۷۳/۳/۳۰

۲. «تعریف و شاخصه‌های سلامت روانی» طی دو جلسه از تاریخ ۷۹/۷/۲۶ الی

پرداخته است.

۷۹/۸/۲۹

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

«جایگاه روانشناسی در تکامل اجتماعی»

۷۳/۸/۳۰

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

فهرست:

- ۱- بوسیله جدول مقارن و متناظر نارسائی روانشناسی تمام می شود..... ص ۱
- ۲- روانشناسی، متکفل بهنجار کردن رفتار با تکامل است..... ص ۲
- ۲/۱- شاخصه هماهنگی در روانشناسی، «توسعه اعتماد و آرامش» است..... ص ۲
- ۲/۲- ملاحظه ترس یا اعتماد در سازمان..... ص ۲
- ۲/۳- سازمان، بستر پرورش انسان است..... ص ۳
- ۲/۴- ایثار، مبدأ تولید است نه ریای اجتماعی..... ص ۳
- ۲/۵- توسعه کارخانه، منوط به توسعه انسانهاست..... ص ۳
- ۲/۶- بوسیله ایثار، نسبت بین هزینه و تولید قویتر می شود..... ص ۴
- ۲/۷- توسعه سازمان، بهتر از منفعت سازمان است..... ص ۴
- ۲/۸- ایثار به معنای گذشتن از منافع خود در راه مقصد عالی تر است..... ص ۴
- ۳- جایگاه روانشناسی در تکامل..... ص ۴
- ۳/۱- روح به معنای مولد انگیزه..... ص ۴
- ۳/۲- احتمال اول: دستگاه انگیزه سازی، متناسب با تکامل اجتماعی است..... ص ۴
- ۳/۳- احتمال دوم: دستگاه انگیزه سازی، ناهنجار و ناهماهنگ با زندگی اجتماعی است..... ص ۴
- ۳/۴- مکانیزم پیدایش رفتار براساس انگیزه ها..... ص ۴
- ۳/۵- مکانیزم پیدایش توسعه و تکامل رفتار اجتماعی..... ص ۵

- ۳/۶- بیان تکامل با یک تمثیل از تکامل مادی (توسعه وحدت و کثرت) ص ۶
- ۳/۷- تکامل یعنی توسعه در مقیاس انضباط، تفاهم، تقارن اجتماعی ص ۶
- ۳/۸- ضرورت حضور روانشناسی در سه سطح (جزوه، کلان، توسعه) در تنظیم نظام مدیریت ص ۷
- ۳/۹- حضور روانشناسی در سطح کلان به معنای حضور در توزیع قدرت، ثروت و اعتبارات است ص ۷
- ۳/۹/۱- توزیع ثروت در جهت جمع آوری مال، موجب حرص و حسد می شود ص ۷
- ۳/۹/۲- خرید و فروش اطلاعات در بعد فرهنگی، عامل جلوگیری از تفاهم اجتماعی است ص ۷
- ۳/۹/۳- توزیع ظالمانه قدرت، ثروت و اعتبار، عامل ناهنجاری در تکامل اجتماعی است ص ۸
- ۳/۱۰- ظلم و فساد در عمل و اجراء، به عهده روانشناسی در رابطه با تکامل است ص ۸
- ۳/۱۱- ظلم و فساد در زیربنا، به متدها و روشها برمی گردد که تبعیت از وحی را انکار می کنند ص ۸

نام کتاب یا جزوه : جایگاه روان شناسی در تکامل اجتماعی	کد بایگانی کامپیوتری : ۰۱۰۲۹۰۰۱
استاد : حجة الاسلام والمسلمین حسینی	تاریخ جلسه یا تدوین : ۷۳/۸/۳۰
مؤلف :	تاریخ انتشار : ۷۳/۰۹/۰۸
ویراستار : آقای نیک منش	تاریخ بایگانی : ۷۳/۰۹/۰۸
حروفچینی : واحد انتشارات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی	تیراژ : نسخه
تکثیر یا چاپ از : واحد انتشارات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی	نوبت تکثیر یا چاپ : اول

۱- بوسیله جدول متقارن و متناظر، نارسائی روانشناسی تمام می‌شود

برادر حبیبی: ... در پاراگراف دوم از مقدمه، این جمله آمده است که: «اداره تکامل افراد نیز مستلزم آسیب‌شناسی وضعیت روانی جامعه امروز است. در این تحقیق، قدرت روانشناسی در توسعه تمایلات و انگیزه‌های افراد...» بنظر می‌رسد که منظور این است که اگر بخواهیم افراد را متکامل کرده و آنها را ارتقاء دهیم باید ببینیم که وضعیت روانی آنها چه اشکالاتی دارد و کلاً اشکالات روانی موجود در جامعه چه چیزهایی است؟ برادر صدوق: منظور این است که «تربیت روانی» جامعه چه مشکلاتی دارد.

(س): پس آسیب‌شناسی وضعیت روانی با آن آسیب‌شناسی روانشناسی فرق می‌کند.

(ج): بله!

(س): البته برداشت اولیه من از جمله، همان آسیب‌شناسی بود که در آن می‌خواهیم خود علمش را ببینیم؛ و اما ادامه جمله این است: «ملاحظه می‌شود که آیا علم روانشناسی توانسته است انتظاراتی را که از آن می‌رود، پاسخ دهد یا خیر؟» که بنظر می‌آید بیان «آسیب‌شناسی» مختارمان را می‌کند اما در اینجا این سؤال مطرح است که آیا ما در این مقام از بحث، قصد ورود در بحث آسیبهای روانی موجود در جامعه را داریم یا خیر؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ابدأ! آن بحث دیگری است که بعد از آنکه مراتب جامعه‌شناسی را شناخته و توانستیم روانشناسی دیگری را پی‌ریزی کنیم آنگاه بوسیله معادلات آن، درصد شناسائی جامعه بخواهیم آمد.

(س): ولی ما قبلاً گفته بودیم که باید در عینیت هم ثابت کنیم که روانشناسی موجود نتوانسته است از عهده مسئولیت خود برآید!

(ج): اما این کلام به معنی این نیست که ما روان جامعه را بشناسیم! بلکه منظور این بود که باید «کارائی» روانشناسی موجود را مورد شناسائی قرار دهیم.

(س): پس اگر روانشناسی نتوانسته باشد (انگیزه‌ها را) قاعده‌مند کرده و روان انسان را آرامش ببخشد در واقع موضع نقص آنرا یافته‌ایم.

(ج): اما این مهم را با چه وسیله‌ای در می‌یابید؟ آیا غیر از این است که بوسیله همین روانشناسی چنین امری محقق می‌شود؟!

(س): در نتیجه نباید مثل فروید در میدان عمل وارد شده و شروع به اندازه‌گیری کنیم.

(ج): اما فروید که اندازه نمی‌گرفت، بلکه او «تحقیق میدانی» می‌کرد! در هر صورت جای این اشکال باقی است که آیا او همراه با ادعای خود قادر بوده است که آنرا در عمل نیز نشان بدهد؟ لذا ما بدین صورت عمل نمی‌کنیم که با معیارهای

جدیدی وارد شده و روانشناسی را بکار گیریم و بعد از بکار گرفتن، نظر دهیم، بلکه طبق همان مبنا عمل کرده و مدلی جدید را ارائه می دهیم؛ یعنی مبنایمان را امر دیگری قرار نداده و با فرض صحت آن، مدلی را بر طبق چنین مبنائی استوار می کنیم تا ببینیم آیا نمونه برداری عینی، آنرا تأیید می کند یا این نمونه برداری جدید، نافی صحت آن میناست؟

(س): پس فرضمان این است که روانشناسی، علمی است که باید ایجاد آرامش کرده و اضطرابها را در جامعه از بین ببرد. بنابراین اگر نتوانسته است چنین کاری را انجام دهد، خواهیم گفت که این نقص دارد.

(ج): احسنت! اما در این ادعا باید «اثبات میدانی» کنید.

(س): اثبات اینکه خود این روانشناسی بیمار است.

(ج): بله! یعنی خود این روانشناسی ناتوان و نارسا است.

لذا ناتمام بودن آنرا از این طریق، تمام می کنید.

۲- روانشناسی، متکفل بهنجار کردن رفتار، با تکامل است

(س): اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا اصلاً

روانشناسی چنین ادعایی را دارد یا خیر؟

(ج): جواب آن بسیار ساده است، چرا که اگر چنین فایده ای

رانداشته باشد پس نقش آن در جامعه چیست؟! لذا یک بخش

از روانشناسی باید متکفل «بهنجار کردن رفتار با تکامل» باشد؛

یعنی باید رفتار روحی، ذهنی و عینی جامعه را در جهت

تکامل هماهنگ کند.

۲/۱- شاخصه هماهنگی در روانشناسی، «توسعه اعتماد و آرامش» است

البته هماهنگی نیز شاخصه دارد، که عبارت است از

«توسعه اعتماد» بگونه ای که بتدریج ترس و بی اعتمادی جای

خود را به اعتماد و آرامش دهد. لذا همین امور بعنوان آثار

تحقق هماهنگی نیز بشمار می روند.

۲/۲- ملاحظه ترس یا اعتماد در سازمان

اساساً شما می توانید ترس یا اعتماد را در تمامی شئون

ملاحظه کنید؛ چه اینکه وقتی می بینید که در یک جامعه و یا در سطح نازلتر آن (در یک اداره) آنچه که بین اعضاء بوجود می آید عشق و ایثار نیست و عناصر یک سازمان، مرید رئیس خود نیستند بلکه مرید میزبان بوده و بدنبال این هستند که پست بالاتری را بگیرند آنگاه مفهوم رقابت را نمی توانید معادل با معنای «مسارعت در خیرات» قلمداد کنید. چرا که شخص سعی نمی کند که کاری انجام دهد تا به اسم دوستش تمام شود بلکه سعی می کند اگر می شود کار دوست او نیز در نامه عمل خودش نوشته شده و یا بیکاری خودش را به گردن همکارش بیندازد. این چه چیزی را اثبات می کند؟ آیا چیزی جز وجود ترس را اثبات می کند؟ اما اگر بنا شد سازمان، بستر پرورش افراد باشد آنگاه کسی که همراه با دلهره وارد این سازمان می شود پس از مدتی آرامش روحی پیدا می کند و برای او محبت و ایثار پیدا می شود. لذا اگر اصل در فرماندهی و فرمانبری، تحقیر و تحمیل نباشد نباید آثار آن به صورت ترس و دلهره ظهور نماید؛ هر چند که متأسفانه امروزه حتی شاهد نوع مدرنیزه و توسعه یافته تحقیر و تحمیل هستیم که اثری جز ایجاد اضطراب ندارد. و از همین روست که در مدل مطلوب، «سازمان» بعنوان ماشین تولید انسان مطرح است آنهم انسانی که بنا به تعریف آنرا انسان توسعه یافته می نامید. البته ما توسعه یافتگی را در دارا بودن «شرح صدر لاسلام» می دانیم و آنرا به اینصورت که تمامی کارهای او به قصد قربت بوده و همه ابتهاجات او الهی باشد معنی می کنیم.^۱

۱- در اینجا مناسب است برای این مطلب چند شاخصه را ذکر کنم هر چند که خارج از موضوع است اما برای طرح مطلبی دیگر مفید است؛ شما می بینید که در «مناجات الذاکرین» از مناجات خمسة عشر، شاخصه ای را که بیان کرده است چه چیزهایی است. حضرت سجاد(ع) بخدای خود عرض می کند: «و اعود بک من کل لذة بغیر ذکرک» یعنی از هر لذتی که بدون یاد تو باشد به تو پناه می برم، «و من کل راحة بغیر انسک» و از هر راحتی اگر مأنوس بتو نباشد گریزان، اعم از اینکه آن انس به غیر، انس به زن و بچه باشد یا پست و مقام. لذا مأنوس بودن به تو و رحمت برای من اصل است. البته معنای این کلام، آن نیست که کار نمی کند اما کار او برای مقصد دیگری است.

من یک مثال ساده می‌زنم تا مطلب روشنتر شود: فرض بفرمائید یک نفر نفوذی که از یک دستگاه اطلاعاتی در یک سازمان وارد شده است قصد جمع‌آوری اطلاعات داشته باشد. او دنبال آن نیست که کدام مقام را در آن سازمان صاحب شود بلکه در پی این است که در کجا بهتر می‌تواند اطلاعات را کسب کند. لذا هم اولیۀ او منصب خودش در آن دستگاه اطلاعاتی است ولی به منصب خود در این سازمان بعنوان یک وسیله می‌نگرد. حال شخصی که برای هدفی مقدس همچون یک مکتب و آرمان متعالی زندگی می‌کند باید بسیار شدیدتر از فرد اطلاعاتی مزبور کار کند چرا که او پیشرفت آرمان خود را اصل دانسته و نگاه می‌کند که اینکار برای آرمانش چه نفعی دارد. از همین روست که تلاش یک مؤمن برای تحقق آرمانش از یک فرد مادی به مراتب بیشتر است چون معتقد است آن کسی را که از او طرفداری می‌کند همان است که الان او را یاری می‌کند. کسی است که او را با تعبیر «یا جاری اللصیق» می‌خواند؛ یعنی «ای مجاور بسیار چسبیده به من» کسی که هیچ فاصله‌ای با او ندارد و لذا در هر رتبه‌ای «یحول بین المرء و قلبه» یعنی بین خود آدم و قلب و حالات روحیش قرار دارد.

۲/۳- سازمان، بستر پرورش انسان است

ماحصل کلام این است که آیا یک سازمان یا یک کارخانه، بستر پرورش انسان هست یا خیر؟ آیا صحیح است که فقط دنبال این باشند که سود خود را در تولید بیسکویت و کاغذ و قند و مداد و... افزایش داده و به حداکثر برسانند؟! یا سود اولیۀ آنها این است که آدمها رشد کنند و بدنبال آن، رشد این تولیدات نیز انجام بگیرد؟

(س): ممکن است پاسخ صاحب کارخانه چنین باشد که بالاخره من مقدار زیادی وام گرفته و پول پس انداز کرده‌ام تا توانسته‌ام این کارخانه را درست کرده و سود ببرم!

(ج): اما فرض این است که اگر اینها الهی کارکنند دو برابر

هم سود می‌برند. فرض این است که اگر انسان کم‌کاری و یا خیانت کند و اساس انسجام سازمان بر ترس پی‌ریزی شده باشد و نیاز و نیازمندی و فقر مادی (که به معنی فاصله بین نیاز و ارضاء است) اصل باشد حتماً کارکردن به ترس بر می‌گردد و نه به امید؛ چه اینکه در کنه امید او نیز ترس نهفته است! چرا که او به پورسانت، اضافه دستمزد و پاداش، امید دارد. ولکن در تمامی اینها و در جمیع مراتبش در واقع ترس از نیازمندی مادی خوابیده است؛ یعنی حرص، او را مجبور می‌کند و در نتیجه حتماً او آدم حسودی خواهد شد؛ هر چند که حسود اجتماعی بشود. حتماً آدم بخیل می‌شود لذا نمی‌تواند ایثارگر باشد بلکه استثنائاً می‌خواهد؛ یعنی خواهان این است که بگونه‌ای شود که در هیچ نقصانی رد پای او نباشد ولی همه جا او را بعنوان بهترین شخص خدوم و تلاشگر، که شایسته پاداش است بشناسند.

۲/۴- ایثار مبدأ تولید است نه ریای اجتماعی

ولی واقعیت این امر اینگونه نیست. در نتیجه ریای اجتماعی، اصل می‌شود. و مسلم بدانید که از ریای، تولید حاصل نمی‌شود؛ چرا که تولید در رابطه مستقیم با ایثار است. بنابراین چنین تظاهری جز آنکه فرد را بیش از آنچه که هست نشان می‌دهد تأثیر دیگری ندارد و بهتر می‌دانید که این وضع حتماً به ضرر کارخانه است.

۲/۵- توسعه کارخانه منوط به توسعه انسانهاست

حال اگر مدبران مربوطه متوجه شوند که توسعه کارخانه در درجه اول در توسعه انسانهایی است که با آنها کار می‌کنند قطعاً در سلوک خود تغییر می‌دهند. یعنی برای یک مجموعه این چنینی، هم نیازمند سخت‌افزار هستیم و هم نرم‌افزار؛ اما عناصر اصلی نرم‌افزار همان انسانها هستند. لذا روابط باید همبافت با پرورش اراده‌ها و انگیزه‌ها باشد. و انگیزه‌ها هم تنها در «تهذیب سازمانی» و نه در تهذیب فردی متداول می‌توانند

پرورش صحیح پیداکنند.

۲/۶- بوسیله ایثار، نسبت بین هزینه و تولید قویتر می شود

یعنی به حداکثر رساندن قدرت تأثیر مادی و ایجاد نسبت قویتر بین هزینه و تولید همیشه بر پایه ایثار استوار است نه استثنا (که طلب ایثار غیر، به خود است)

۲/۷- توسعه سازمان، بهتر از منفعت سازمان است

پس اگر منفعت سازمان با منفعت فرد، در ماهیت درگیر باشد مسلماً این به نفع سازمان نخواهد بود. بلکه به نفع سازمان این است که منفعت فرد تنها در جهت «توسعه سازمان» تأمین شود و نه فقط در جهت منفعت سازمان. و چنانچه گذشت حصول این معنی تنها در حال ایثار امکان پذیر و قابل تصویر است و نه در حال استثنا.

(س): بنظر می رسد ایثاری را که شما می فرمائید بدین معنی است که فرد از خودش بگذرد؛ یعنی هدفهای خود را رها کند!

(ج): نه اینکه هدفهای خود را رها کند!

(س): یعنی از بعضی اموری که می خواهد به آنها برسد بگذرد.

۲/۸- ایثار بمعنای گذشتن از منافع خود در راه مقصد عالی تر است

(ج): احسنت! هدفهای مادی خود را رها می کند؛ به عبارت دیگر ایثار یعنی از خود گذشتن در راه مقصد عالی تر، یعنی هم از امور مادی بتواند بگذرد و هم برای امور معنوی در اینجا و آنجا کار مادی کند. پس کار او اینگونه نیست که به مانند درویش، حلقه ذکر بگیرد بلکه شدیداً برای در اهتزاز نگه داشتن پرچم اسلام کار می کند.

اگر اینگونه شد شما دیگر نمی توانید بگوئید روانشناسی، چنین تکلیفی را بعهدہ ندارد. پس در یک کلام، تکلیف روانشناسی، بهنجارسازی رفتار روحی و انگیزه ها در جهت تکامل و متناسب با مرحله تکامل خواهد بود.

(س): یعنی روانشناسی باید توصیه ها و روشهایی ارائه دهد

که افراد در جامعه آرامش پیدا کرده و رفتارهای اجتماعی آنها هنجار شود.

۳- جایگاه روانشناسی در تکامل

۳/۱- روح بمعنای مولد انگیزه

(ج): چون قرار است این مطالب، در بحث روانشناسی پی گیری شود ضروری می بینیم که مقدار بیشتری در این خصوص توضیح بدهیم: اگر ما برای ساده تر شدن مطلب و با یک درجه تنزل از تعریف روح، نام آنرا «مولد انگیزه» بگذاریم بگونه ای که بشر را دارای یک دستگاه مولد نیت و قصد بدانیم آنگاه دو فرض کلی قابل تصور خواهد بود:

۳/۲- احتمال اول: دستگاه انگیزه سازی، متناسب با تکامل اجتماعی است

یا اینکه این دستگاه، انگیزه سازی را متناسب با زندگی و تکامل اجتماعی صورت می دهد.

۳/۳- احتمال دوم: دستگاه انگیزه سازی ناهنجار و ناهماهنگ با زندگی

اجتماعی است

و یا اینکه نیتها را نامتجانس، ناهنجار و ناهماهنگ با زندگی اجتماعی شکل می دهد. حال اگر بگوئیم انگیزه، در رفتار فرد اثر دارد آنگاه نتیجه فرض دوم این خواهد شد که فرد بصورتهای مختلف، رفتار نامتناسب با جامعه را از خود بروز می دهد. مثلاً یک سارق که امنیت اقتصادی افرادی را به خطر می اندازد و یا هر متجاوز دیگری در هر سطح از تجاوز که توسعه امنیت را به خطر می اندازد در واقع آنها در حال پیاده کردن یک نیت، انگیزه و هدف خاص هستند.

۳/۴- مکانیزم پیدایش رفتار براساس انگیزه ها

پس همیشه «اهداف» کوچک بوسیله «انگیزه ها» تعیین می شود و البته «فکر» نیز در خدمت طرق و راههایی است که انگیزه، طالب آنهاست؛ یعنی برای پیاده کردن انگیزه راهیابی می کند. و بالاخره اندام و رفتار عینی نیز آن طرقی را که ذهن ترسیم می کند، اجرا می نماید. حال نتیجه تمامی این فعالیتها

این می شود که انگیزه، در عینیت محقق می گردد؛ یعنی رفتار عینی فرد با رفتار ذهنیش که برای او نقشه کشیده است ارتباط دارد و آن نقشه و یا طراح و ترسیم کننده راه نیز به آن انگیزه و قصد و نیتی که او داشته است مرتبط است.

البته طبیعتاً ذهن همیشه نسبت بین شرایط و انگیزه را ملاحظه می کند؛ لذا اینگونه نیست که هیچ شرایطی را نبیند. یعنی ذهن با کنترل و نظارتی که دارد قادرست بگوید در این شرایط، این دزدی چگونه ممکن است چرا که تجاوزات به اشکال مختلف می توانند ظهور یابند؛ مثلاً ما «اداره» را بعنوان یک مکان شریف که محل خدمت و سرپرستی است می دانیم و نه صرفاً محلی برای اجرای ضوابط چرا که جامعه برای سیر به طرف تکامل حتماً محتاج یک سازمان است که از اداره باید چنین تکلیفی را انتظار داشت. لذا کارخانه فقط نباید بگوید: من تولید کننده این محصول می باشم! بلکه باید بگوید در جهت تکامل می توانم چکار بکنم؟ تکاملی که اولین و مهمترین عنصر آنرا تکامل عناصر تشکیل می دهد.

پس ما تا اینجا هدف روانشناسی را توضیح دادیم که امر بهنجار کردن انگیزه ها را با تکامل اجتماعی متکفل است. سپس توضیحی را در خصوص انگیزه آوردیم و روح و روان را در نازلترین سطح (از سطوح و ابعاد مختلفی که داراست) به مولد انگیزه معنی کردیم.

۳/۵- مکانیزم پیدایش توسعه و تکامل رفتار اجتماعی

برای تکامل هم باید یک تعریفی ارائه بدهیم تا بعد بگوئیم بهنجاری این انگیزه با آن تکامل به چه معناست.

در این رابطه مناسب است سطوح سه گانه ارتباطاتی که بین انسانها وجود دارد را متذکر شویم که عبارتند از:

۱- ارتباط انسان با انسان

۲- ارتباط انسان با روابط

۳- ارتباط انسان با اشیاء.

پس موضوع ارتباط، موضوع تعلق و موضوع محبت سه دسته می شود: گاهی یک انسان، انسانی را دوست می دارد و گاهی هم یک شکل از رابطه را خواهان است و زمانی نیز به یک نوع اثر مادی خاص توجه دارد. مثلاً شما نسبت به یک دسته از افکار، یا یک دسته از قوانین و یا یک دسته از نظامها احساس علاقه می کنید و نسبت به یک دسته دیگر هم احساس نفرت دارید؛ چرا که آنها را روابطی ظالمانه می دانید آن هم براساس تعریفهایی که از ظلم و تجاوز دارید. پس در واقع شما به یک دسته از «مفاهیم ارتباطی» احساس علاقه می کنید و نسبت به دسته دیگر از آنها بی توجه و بلکه متنفر هستید. یعنی آنها را برای خودتان عیناً مثل شرایط اجتماعی قلمداد کرده و می گوئید: انسان در آن دسته از روابط نمی تواند زندگی کند و در دسته دیگر می تواند؛ یعنی همانگونه که شما در بسترهای طبیعی، می توانید جایی را برای سکونت انتخاب کنید که دارای سرسبزی، آبشار و دیگر مواهب طبیعی و یا خصوصیات مورد علاقه شما باشد و برعکس از مکانی دیگر که گرم، نمور، پر حشره و دارای ویژگیهای منفی است گریزان هستید عیناً روابط اجتماعی نیز همینگونه هستند. لذا یک دسته از روابط اجتماعی را فائید که در آنها نمی توان زندگی کرد در اینصورت چنین شرایط خاصی را که مطرح می کنید در واقع برای شما جزء شرایط ارتباطی می شود؛ یعنی ارتباط شما با «امکانات» و نیز با «انسانها» از کانال «روابط اجتماعی» می گذرد.

بنابراین محبت شما ممکن است به یک دسته از موضوعات خاص، اعم از «انسان، ارتباط و امکان» تعلق گیرد و نفرت شما نیز به دسته ای دیگر از همین موضوعات سه گانه متعلق شود؛ چرا که امکان رشد و تکامل خودتان در گروهی این سه نحوه از ارتباط است. لذا در مسیر تکاملی خود، هم نظام حساسیتهای روحی و انگیزهتان پرورش جدید پیدا کرده و

می تواند در افقی نوین قرار گیرد و هم نظام فکری که امر تولید احتمالات جدید را بعهدده دارد و هم رفتار تان. و اگر سؤال کنید که بالاخره راندمان و منتجه آن چه خواهد بود در جواب می گوئیم: توسعه حضور شما در افق جدید خیلی گسترده تر و نیرومندتر می تواند عمل کند. در این صورت قادر خواهید بود از دایره ای محدود به یک دامنه بزرگ و گسترده دسترسی پیدا کنید.

(س): آیا این نتیجه، در اثر این ارتباطات فراهم می شود؟

(ج): این راندمان، در افق جدیدی که همانا ارتباط شما با انسانهای بهتر، رابطه های بهتر و شرایط بهتر است حاصل می شود. چرا که ما الان در مقام بحث از تکامل هستیم لذا باید معنای «بهرتر و بدتر» و محدوده هر یک را مشخص کنیم...

و اما قابلیت توسعه حضور اجتماعی بدین معناست که ابتهاجات و لذتها قابلیت گسترده گی بیشتری پیدا کند لذا اگر توسعه قرب به خدای متعال و مفهوم خلافت و نیابت از طرف او را ملاحظه بکنید شاهد حضور برتر خود در همه نظام جهان خواهید بود.

۳/۶- بیان تکامل با یک تمثیل از تکامل مادی (توسعه وحدت و کثرت)

البته فعلاً وارد این قسمت از بحث ابتهاج نمی شوم و تنها در مورد تکامل مادی، همراه با بیان مثالی در این رابطه صحبت می کنم تا به بحث تکامل معنوی برسیم:

اگر همین کمال فوق الذکر را که در تکامل مادی عرض کردیم در نظر بگیرید خواهید دید که انسان، هم می تواند از یک خوشی اندک در جامعه ای پست محظوظ شود و هم می تواند خوشی توسعه یافته اجتماعی داشته باشد که البته این نوع خوشی، رهین وجود جامعه است. لذا نمی توان در یک جنگل، زندگی فردی پیشه کرد و انتظار درک لذات اجتماعی را داشت! چرا که محصولات اجتماعی در آنجا وجود ندارد تا نشان دهند ارتباط شما با امکانات باشد؛ امکاناتی طبیعی که یک بخش از

آن تبدیل به آهن و بخشی دیگر مبدل به سوخت و قسمتی از آن به اشیایی دیگر تغییر شکل یافته است و مجموع اینها محصولی بنام هواپیما را به شما ارائه می دهد که در عرض مدتی کوتاه، قادر به مسافرت های طولانی خواهید شد. پس این قدرت حمل و نقل که در زمان محدود انجام می گیرد، مسلماً بدون وجود جامعه و محصولات اجتماعی و بدون ارتباطاتی که از کانال جامعه، با طبیعت برقرار می سازید میسر نیست. لذا زمانی طبیعت، مسخر شما خواهد بود که از چنین کانالی در امکانات و منابع طبیعی تصرف کنید. یعنی این محصولات اجتماعی در قالب تلفن و تلگراف و... هستند که به شما قدرت برقراری ارتباط را با دیگران می دهد.

بنابراین رابطه شما با «امکان»، در توسعه اجتماعی در افق جدیدی است همچنانکه چنین افق نوینی، در رابطه شما با خود ارتباطات اجتماعی و نیز با دیگر انسانها هم مشهود است. نتیجه این می شود که «انگیزه»، «فکر» و «تحمل» شما بستر توسعه جدیدی پیدا کرده و در مجموع، «توسعه وحدت و کثرت اجتماعی» حاصل می شود. پس معنای «تکامل» چیزی جز توسعه وحدت و کثرت نیست.

۳/۷- تکامل یعنی توسعه در مقیاس انضباط، تفاهم و تعاون اجتماعی

و اما توسعه وحدت و کثرت را باید به چه شاخصه ای تعریف کرد؟ در جواب می گوئیم آنرا به «توسعه زمان و مکان» معرفی می نماییم. و البته توسعه زمان و مکان هم بنوبه خود با شاخصه ای دیگر بنام «توسعه علم و قانون» که همانا تغییر مقیاسها و توسعه در مقیاس است اندازه گیری می شود؛ لذا امنیت و آزادی، توسعه در مقیاس تفاهم اجتماعی و توسعه در مقیاس تعاون اجتماعی است.

البته باید توجه داشت که این تکامل، امری اجتناب ناپذیر است که بحث از «چرائی» آن در بحث تأثیر زمان و مکان و نظام ولایت جایگاه خودش را دارد و الان زمان پرداختن به این

مطلب نیست. اما آنچه در این مقام توجه به آن ضروری است این است که چنین تکامل اجتناب‌ناپذیری با وضعیت روحی، فکری و عینی فرد؛ ارتباط مستقیم دارد. روانشناسی باید همبافت و هماهنگ با تکامل اجتماعی عمل نماید و متناسب با هر مرحله از رشد، تولید خاص داشته باشد. اگر «روانشناسی» که مسئول پرورش اندام روحی یا ماشین مولد انگیزه ما است نتواند همبافت و هماهنگ با تکامل اجتماعی عمل کرده و متناسب با هر مرحله‌ای از رشد، محصولات خود را به موقع تحویل بدهد باید انتظار ظهور نارسائی را در جامعه داشته باشیم.

۳/۸- ضرورت حضور روانشناسی در سه سطح (خرد، کلان، توسعه) در تنظیم

نظام مدیریت

(س): در اینصورت اثرات آن چه می‌شود؟

(ج): قبل از اینکه به بیان اثرات طبیعی چنین نارسائی پرورشی بپردازیم اجازه بدهید در مورد «حضور» آن مقداری بحث کنیم: حضور روانشناسی باید در کلیه ارتباطات اجتماعی باشد؛ یعنی باید قادر باشد کیفیت تنظیم «نظام مدیریت» را در هر سه سطح «خرد، کلان و توسعه» مشخص کند. در اینصورت می‌توان نحوه سازماندهی ارتباط انسانها با همدیگر را معین نمود و از این رهگذر بستر مناسب پرورش حساسیتها را برای بهبود دائمی انگیزه‌های انسانی شناسائی کرد. در این حال می‌توان از روانشناسی، در روند توسعه بهره جست.

۳/۹- حضور روانشناسی در سطح کلان به معنای حضور در توزیع قدرت،

ثروت و اعتبارات است

هكذا در تقسیمات کلی بخش کلان نیز باید مبین توزیع قدرت، توزیع ثروت و توزیع اعتبارات فرهنگی بوده و نوع مدل و نظام حاکم بر آنها را مشخص کند تا بتواند «تمایلات اجتماعی» را جهت و آرایش داده و آنها را به حرکت در آورد؛ حال فرقی نمی‌کند که این تمایلات، از نوع سیاسی باشد یا

فرهنگی و اقتصادی. در اینصورت می‌توان از توزیع صحیح قدرت و نیز توزیع عادلانه ثروت و برآیند محصولات اجتماعی بگونه‌ای که منشأ تحقیر نشود مطمئن بود.

۳/۹/۱- توزیع ثروت در جهت جمع‌آوری مال، موجب حرص و حسد

می‌شود

در اینجا مناسب است برای نوع اخیر از توزیع مثالی بیاوریم تا مطلب واضحتر شود: زمانی شما تقسیم اموال را بگونه‌ای انجام می‌دهید که انگیزه بیشتری برای جمع‌آوری مال، در افراد ایجاد می‌شود. هر چند که این عمل به منظور به حرکت درآوردن چرخ جامعه باشد اما چون توسعه حرص و حسد است امری ناپسند خواهد بود. لذا اگر مال خود را برای تغییر دکوراسیون یک اطاق بگونه‌ای بکار ببرید که نتیجه آن، تجمل (و ظهور به جمال) باشد مسلماً افراد دیگر جامعه را با اینکار تحقیر کرده‌اید؛ چرا که می‌خواهید نشان دهید که بزرگی مال من است! در اینصورت دیگر ایشار از جامعه رخت برمی‌بندد و تکبر و تحقیر جای آن می‌نشیند. و مسلم است که تحقیر، اساس کرامت نیست؛ یعنی کرامت، بزرگواری، متکامل بودن و بطرف کمال رفتن، همدلی، همداستانی و افزوده شدن عشق یک عضو از جامعه به سایرین و بالعکس، قطعاً بوسیله تحقیر کردن و سرکوفت زدن نوع مدرن و امروزی آن تحقق نمی‌یابد. در اینصورت چنین سازمانی نمی‌تواند گستره پرورشی مناسبی برای افراد جامعه خود باشد.

۳/۹/۲- خرید و فروش اطلاعات در بعد فرهنگی، عامل جلوگیری از تفاهم

اجتماعی است

و اما در بعد فرهنگی نیز می‌توان به نوعی دیگر تکبر و تحقیر را به تصویر کشید. در اینجا از طریق ضیق کردن «اطلاعات» برای عده کثیری و زمینه‌سازی دسترسی به اطلاعات برای عده‌ای قلیل می‌توان همان ظلم را اما در بعد فرهنگی آن تکرار کرد؛ یعنی اگر ما اطلاعات را بصورت

خریدنی و اقتصادی درآوریم مسلم بدانید که با توزیع ناعادلانه ثروت، محرومیت از اطلاعات را بر قشری عظیم تحمیل خواهیم کرد. لذا آن شخص، هم محروم از ثروت می ماند و هم از اطلاعات. یا اصلاً نمی تواند به دانشگاه راه یابد و یا به مدارج تخصصی و بالاتر از آن. اگر هم خود را به هر زحمتی توانست به سطح تخصص برساند باز بالطائف الحیلی او را در این رشته خاص که ماشین مدیریت شما حکم می کند محدود کرده و تنها حق استفاده از اطلاعاتی خاص را به او می دهد. پس اگر توزیع اطلاعات، محدود شد، تفاهم اجتماعی جای خود را به تحقیر فرهنگی می دهد. بیاد داشته باشیم که این عامل تحقیر، کسی است که از روی ظلم، تجلیل شده است. یعنی او سفارش دهنده تولید اطلاعات می شود. لذا برای برطرف شدن نیاز فرهنگی او می بایست فعالیت آکادمیها و مراکز تحقیق در این جهت بسیج شوند. پس او، هم رهبری علم و هم رهبری مال و هم رهبری قدرت را بدست می گیرد که نتیجتاً این همه مزیت، مخصوص یک قشر خاص خواهد شد و دیگران، تنها تماشاچیان محروم از همه چیز.

۳/۹/۳- توزیع ظالمانه قدرت، ثروت و اعتبار، عامل ناهنجاری در تکامل

اجتماعی است

خلاصه اگر در توزیع کلان، قدرت، ثروت و اعتبار فرهنگی، بستر پرورش اخلاق رذیله شد، نظام حساسیتها یعنی مولد انگیزه و وضعیت روانی فرد، نسبت به تکامل، ناهنجار می شود و وقتی که این چنین شد شاخصه هایش در ظهور به صورتی که بیان شد درمی آید؛ یعنی شاخصه آن بصورت بروز ناهنجاریهای اجتماعی خواهد بود که بالطبع در زمانی که باید توسعه تفاهم پیدا بشود، تشنج بوجود می آید. مثل کسی که دچار بیماری صرع است و مرتباً حالت غش و دست و پا زدن از او دیده می شود، می توان در مورد جامعه نیز چنین تصویری را داشت. لذا جامعه نمی تواند بصورت سالم از یک افق به افق

جدید، انتقال پیدا بکند چرا که تلفاتش خیلی زیاد می شود.

۳/۱۰- ظلم و فساد در عمل و اجرا، بهبه روانشناسی در رابطه با تکامل است

پس روانشناسی باید در کلیه تصمیم گیریها ظهور داشته و در تمامی کارهای فرهنگی، هنری، سیاسی و اقتصادی، بستر پرورش افراد جامعه باشد؛ چرا که می خواهد انگیزه ها را درست کند لذا نمی تواند از تکامل، بیگانه باشد. و انتظاری که از روانشناسی می توان داشت همین است. در نتیجه اگر هر کجا دیدید که ظلم و فساد دارد پیچیده تر و زیاد تر می شود، بدانید که دستگاه روانشناسی حاکم بر آن جامعه، نتوانسته است به مسئولیت خود بخوبی عمل کند.

۳/۱۱- ظلم و فساد در زیربنا، به مندها و روشها بر می گردد که تبعیت از

وحی را انکار می کنند

(س): با این وجود، همه گرفتاریهای جامعه به گردن

روانشناسی می افتد؟!

ج: خیر! اگر زیربنا را «روح» دانستیم و در مرحله دوم به «مدل و متد شناخت» توجه کردیم آنگاه تفصیر روانشناسی هم به گردن همین مدل و روش شناخت خواهد افتاد که ضرورت تغییر چنین متدی مسلم خواهد شد. پس در بحث روش شناسی و برای مطالعه خود روانشناسی ما نیازمند به روش هستیم؛ هر چند که در پایان، خود روش ما سه سطح می خورد که بحث مستقلی را می طلبد اما قدر مسلم آن است که تبعیت از انبیاء (صلوات علیهم اجمعین) به عنوان مزیان روح، فکر و عمل بشر می بایست به عنوان معیار اصلی قلمداد شده و سپس روشهای متناسب با ادراک آنها شناسائی و بکار گرفته شود. لذا جای این بحث وجود دارد که با چه نوع اجتهادی می توان این معنی را از دین استخراج کرد؟ آیا عین همین چیزی که در متد شناخت در علوم تجربی وجود دارد اگر به صورت توسعه یافته تر مطرح شود می تواند بعنوان متد استنباط از وحی، عمل کند؟ و اصلاً از این منابعی که در اختیار هست،

چگونه می‌توانیم استنباط جدیدی داشته باشیم؟ هم چنین بخش اساسی صحبت‌مان در باره «نحوه تولید قانون» است که قانون در تولید علم چیست؟ البته خود قانون به معنای نسبت بین ولایت و تولی است که بحث جداگانه‌ای را می‌خواهد و الان در آن مقام نیستیم.

ماحصل کلام اینکه اگر ما رسالتی را برای روانشناسی قائل هستیم بخاطر همین اهمیتی است که دارد و سعی کردیم در این جلسه توضیح مختصری پیرامون آن ارائه دهیم. لذا در بخش «اجراء» که وارد می‌شویم روانشناسی اصل است ولی در بخش بالاتر از اجراء، چیزهای دیگر اصل می‌شود.

(س): توضیحات کامل و روشنگری بود و خیلی از نکات، برای ما تبیین گردید. چراکه قبلاً تصور ما این بود که روانشناسی

پس از فعلی که اتفاق افتاده است وارد صحنه شده و چنین تفسیر می‌کند که این فعل از کجا سرچشمه گرفته است؛ مثلاً کدام کروموزوم یا آنزیم ناقص وجود داشته است که چنین مشکلی را بوجود آورده است.

(ج): البته روانشناسی به این معنا، در پزشکی بالینی بکار می‌رود. مثلاً شما می‌گوئید اگر آن شخص، فلان دارو را مصرف نکند، ترشح فلان غددش تنظیم می‌گردد و منشأ فلان چیز می‌شود اما این روانشناسی در سطح پائین مطرح است. لذا ضروری است که قبل از آن و در افقی بالاتر، از «انسان» تعریف بدهید و مشخص کنید که یک انسان چگونه می‌تواند رفتار خوبی نسبت به جامعه داشته باشد.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

جلسه ۲

بحث اول: روش طراحی طرحهای پژوهشی

ضرورت: بمنظور ایجاد شبکه تولید اطلاعات (اداره پژوهش)

سیر: از اجمال به تبیین

جهت: به حداکثر رساندن قاعده مند کردن فعالیتهای فرهنگی

فعالیت فرهنگی تشکیل می شود از:

۱- یک احتمال

۲- یک بخش یا مجموعه‌ای از احتمالات در یک دانش

۳- بزرگترین مجموعه نظام احتمالات (پایگاه نظام تعریف) در هر یک از سه صورت فوق احتمال یا

درباره: مبادی - مبانی یا مقاصد است. آن یک احتمال نیز دارای مبادی پیدایش احتمال، مبانی پیدایش

احمال و مقاصد پیدایش احتمال است. یعنی مبادی، مبانی و مقاصد نسبت به یک احتمال نسبت به یک

مجموعه، و نسبتبه بزرگترین مجموعه هر سه قابل طرح است.

خاستگاه موضوعی روند پژوهش

در چند سطح می توان به کارهای فرهنگی نظام داد.

۱- رساندن امکانات (تدارکاتی و پشتیبانی)

۱/۱- مالی

۱/۲- نیروی انسانی

۱/۳- برنامه

۲- روش تحقیق

۳- روش گمانه زدن

هدایت کردن و ساختن زمینه پیدایش و پالایش احتمال، لذا فعالیت فرهنگی وقتی است که بتوانیم یک

احتمال و گمان را هدایت کنیم (چگونگی پیدایش گمانه‌ها، برخورد آنها با هم، و رسیدن به سطح

خاص)

کلیه احتمالات در سه سطح (احتمال در اخلاق و و فراگیری) دارای خصوصیات زیر است:

- مبادی

- مبانی

- مقاصد

یعنی چه بگوئید شرایط بیرونی (نیاز محرک) موجب پیدایش یک احتمال می شود، یا اینکه شرایط

درونی (شدت یک علاقه) یعنی تعلق به خدای متعال بیشتر شده، حساسیت افزایش یافته و لذا ظهور

عبادت را در افق برتری می طلبد. در هر حال این احتمال مبادی را دارد و باید به ضروری شدن یعنی ایجاد شدن برسد، و ایجاد کننده آن هم باید فاعل باشد آنچه هم که ایجاد می شود طبیعتاً فاعل است ولی فاعل تبعی.

بین دو کیفیت نیز یک احتمال پیدا می شود یعنی کی وضع است که آنرا نمی پسندیدیم و یک تکامل وضع داریم که احتمال بین وضع (یعنی کیفیت اول و کیفیت دوم) ایجاد می شود. کل نظام احتمالات نیز به این سه بخش (مبادی، مبانی، مقاصد) تقسیم می شود.

۱ - گاهی سطح موضوع کیفیت کی احتمال اثبات یا ضرورت یک بررسی و ارتباط و انتقال است.
۲ - گاهی کیفیت احتمال موضوعاً کیفیتی است که برای حل یک مطلب آمده و می خواهد آنرا اثبات کند. یعنی جز احتمالاتی است که در استدلال طرح می شود (نه احتمالاتی که در اصل ضرورت موضوع است).

۲ - گاهی هم احتمال درباره ثمرات و قوانین (آثار) است. سطح دیگر شامل:

- حکم شناسی

- موضوع شناسی

- برنامه ریزی

به شکل عام است. یعنی حکم شناسی را از مفهوم حکم شرعی در آورید و موضوع شناسی را از مفهوم موضوع شرعی در آورید و برنامه ریزی را از مفهوم برنامه اقتصادی و امثال آن در آورید و لذا برنامه-ریزی را اینگونه تعریف می کنید:

«تنظیم هر نوع فعالیتی که منشأ انتقال از وضعی به وضع دیگر می شود برنامه نام دارد»

موضوع شناسی عبارت است از:

«هر چیز که چيستيامور را بیان می کند»

و حکم شناسی:

«هر چیز که احکام دستوری یک موضوع را بیان می کند حکم نامیده می شود»

اینها در هم صرف می شوند و نتیجه می دهند: خاستگاه سیر پژوهشی حال حتماً باید از خاستگاه قدرت ارزش دادن هم داشته باشیم در ساختن این جدول باید متغیر اصلی آنرا شناسائی کنید.

۱ - توصیف ساده‌ای از مجموعه:

برای تعریف این فلز (کلیپ) که یک شیء مرکب است باید بوسیله مرکب دیگری مطالعه بشود. لذا برای تعریف یک مرکب نیازمند به یکمرکب ذهنی هستیم.

مرکب ذهنی یعنی:

«ساختن یک مجموعه از یک سری مفاهیم تا بسویله آن مجموعه بتوان یک مجموعه عینی را کنترل نمود»

چگونه به مفاهیم متعدد ذهنی مجموعه می گوئیم؟ مثلاً ۵ پیش فرض (مفهوم) را مستقل از هم می آوریم چگونه به ۵ مفهوم جدا یک مجموعه می گوئید؟ می گوئیم بین آنها نسبت به هم برقرار می کنیم به شرط نسبت، «وسیله»، مطالعه قرار می گیرد. بعبارت دیگر این ۵ مهره بسویله نخهائی گره خورده اند که دیگر مهره‌ها و مفاهیم بریده و آزاد از هم نیستند. اینها را مشروط به یک نسبتی آوردیم.^۱ که اینها فرضی نیست ساده ترین وجه برای معرفی یک مجموعه یعنی همینکه ۵ مهره را با یک نخ به هم گره زده‌اید).

حال اگر کسی بگوید هر تک دانه از مهره‌ها بجای اینکه یک نخ به مهره سمت راست و یکی به مهره سمت چپ آن باشد، به همه مهره‌های دیگر یک نخ بسته شده، یعنی اگر ۵ مهره داریم به هر مهره ای چهار نخ به مهره‌های دیگر بسته شده است که اینها رابه هم مربوط کرده. یا اینکه در سیستمی که در آن جریان الکتریسته باشد این امر واضح تر می شود و حالا صحیح است که بگوئید وحدت حاصل شده زیرا یک جریان در آن حرکت می کند.

۲- کارائی مدل برای کنترل عینیت

اگر مجموعه نداشته باشیم نمی توانیم شاخصه معین کنیم و اوصاف مختلف مجموعه مرکب خارجی رانمونه گیری کرده و بر حسب شاخصه نمونه کمی و مدل آماری بسازیم. لذا وقتی می توان مدل آماری داد، که مجموعه سازی شده باشد، و اگر نتوان مدل آماری داد، تحقیق میدانی در کنترل یک مرکب عینی انجام پذیر نیست. پس تحقیق میدانی و تجربه خارجی یک مجموعه مرکب وقتی انجام می گیرد که بتوان مدلی برای آمار دادن داشت. بعبارت دیگر: مدل آماری حتماً مسبوق به ساختن یک مجموعه نظری است. کاربرد نیز از نظر فلسفی قابل توجیه است یعنی بتوان نسبتین اعضاء را دید و اگر نسبت ملاحظه نشود، نمی توان در محصول آسیب شناسی نمود. آسیب شناسی و طرح تکامل رهین اینست که بتوان شیء را بصورت مرکب دید و اوصاف آنرا جدا جدا ندید.

۳- پیش فرضهای یک تئوری از کجا می آید؟

بازگشت پیش فرضها حتماً به تعاریف اولیه (بر خاسته از فلسفه) است که گاهی واسطه آن کم و گاهی بسیار زیاد است. لذا پیش فرضها یا اکسیوم‌ها از فلسفه گرفته می شود، نسبتها از نظامن ارزشی و اخلاق گرفته می شود. چرا؟ وقتی می گوئید من متغیر اصلی این مجموعه را می خواهم می پرسم برای چه؟ می گوئید برای درست کردن کلیس، لذا برای مقصد خاصی آمد که اگر خواستید شیء دیگری

۱- در این سطح از صحبت کار نداریم به اینکه نخها را از کجا برای گره زدن مهره‌ها آورده اید ولی وقتی گره زدید دیگر غیر از دسته بندی فرضی است.

درست کنید لزوماً دیگر متغیر اصلی همان نخواهد بود. حتی پائین تر از این می گوئید اگر بخواهیم فلز این شیء کمی نرم تر یا صسخت تر از این حد باشد (حتی با وجود همه پیش فرضها) نسبتها باید فرق کند، لذا: متغیر اصلی با هدف کاربرد رابطه مستقیم دارد یعنی نسبت بین پیش فرضها با مطلوب ما ارتباط دارد هر چند تعریف بوسیله تئوری فلسفی می شود.

سفارش دهنده کیست که فلسفه جواب می دهد چه نسبتی را برقرار کند؟ (سفارش دهنده کسی است که می گوید برو کلبی یا قند یا شیء دیگر) حضور «برای» یا انگیزه در معادله از طریق نسبت بین پیش فرضها است. حال از نظر فلسفی این امر اطلاق دارد به معادلات بسیار بزرگی که در تغییرات کلان یا توسعه یک جامعه پیدا می شود تا تغییرات جزئی که در ساختن یک مجصول جزئی وجود دارد. بنابراین سفارشات تغییر فلسفی کمی پیدا کرده و نسبت بین پیش فرضها را مشخص می کند. حال آیا صحیح است که گفته شود: نظام ارزشی یک طرف و نظام فلسفی طرف دیگر؟

ترکیب بایستی که نظام ارزشی است یا هستی، نتیجه می دهد چیستی کاربردی پس اساساً علم کاربردی چیزی نیست جز بر آمده از کاربردی چیزی نیست جز برآمده از هستی و بایستی بجای اینکه بگویند چیستی ربطی به هستی ندارد (علم کاری به فلسفه ندارد که گفته شود فلسفه مادی یا الهی) و بایستی نیز ربطی به علم ندارد (بایستی امری ارزشی است و چیستی امری درباره این موجود و چگونگی آن صحبت می کنند) می گوئیم اتفاقاً برعکس است و: علوم کاربردی فرزند هستی و بایستی است، چیستی کاربردی در جهت یک ارزش است. جهت داری علوم اگر از راه برنامه ریزی برای تولید علوم باشد که در عینیت امروز جهان علم با برنامه ریزی تولید می شود، یعنی اینکه مقدرات آزمایشگاهها مقدرات فرد نیست بلکه مقدرات اجتماعی است و آن هم تا برای جامعه و اهداف آن فایده نداشته باشد تخصیص پیدا نمی کند زیرا مقدرات محدود است و نمی تواند تخصیص نامحدود داشته باشد و برای تخصیص خود باید تعریف داشته باشد. بنابراین برای علم کاربردی در جامعه امروز جز این سرنوشتی نمی توان ارائه داد. درباره علوم دیگر که در زمان دیگری از تاریخ بوده و در این بخش صحبت نمی کنیم. این قسمت فقط صحبت کاربردی است زیرا می خواهیم برنامه بانک اطلاعات را تنظیم کنیم. و می خواهیم گمانه ها را هدایت کنیم.

پایگاه ارزشی روند پژوهش

احتمالات، هر چیز را یا نقد می کند یا نقض و یا طرح.

نقد:

از جایی به جایی رفتن یعنی وضع موجود را که نمی پسندیم، باید بتوانیم مطلوب را به نسبت اجمالی تحلیل کنیم (وضع موجود به مطلوب چه چیزهایی کم دارد) یعنی گمانه می زنیم بین خصوصیات که قبلاً گفته شد، خلاً را ارزیابی کرده و می گوئیم مثلاً ۵ عامل می خواهیم که دو تای آن موجود

نیست. سه عامل دارم می پرسیم آیا دو عامل کم داریم؟ نداشتن آن دو عامل و آوردن آن و همراه کردن آنها با این سه عامل (آن دو لزوماً بر پایه فلسفه‌ای آمده) نمی تواند هماهنگ شود. اگر اینها با هم هماهنگی نداشته باشند هماهنگی آنها هماهنگی فرضی می شود نه هماهنگی واقعی.

نقض:

برای هماهنگی واقعی باید مبانی سه خصلت اولیه با مبانی دو خصلت بعدی هم پایه باشند. یعنی یک مبنا قدرت تعریف هر ۵ خصلت را داشته باشد. بر پایه اصالت شیء سه عامل را بیاورید و بر پایه اصالت شرایط دو عامل دیگر. اگر چیزی جامع اصالت شیء و شرایط باشد که بتاند هر ۵ خصلت را تعریف کند امکان این کار هست ولی اگر بینونیت حقیقی بین آنها باشد و جامع نداشته باشند همدیگر را نفی می کنند و طبیعی است که دو پیش فرض بعدی با سه پیش فرض قبلی نمی تواند در یک مجموعه قرار بگیرد و لذا معنای آن اینست که: برای رفتن به طرف مقصود این سه تا هم شایستگی ندارند. (مرحله نقض)

بطور اجمال ارزیابی در مرحله نقد، آسیب‌شناسی به معنی شناختن کمبودها است و مرحله نقض به مبنا بردن آسیب شناسی است.

طرح:

حال باید مبنائی آورد که توانمندی این ۵ خصلت را دارا باشد. طرح در چند مرحله است:

الف - تألیفی: مثلاًها را بصورت نمونه‌ای می آورد در جائی که بخواهد اثبات ضرورت کند.^۱ البته در تنظیم جدید و تألیف می توان یک خلاً را ملاحظه نمود که خلاً غیر از اثبات مطلبی است برای عملکرد جامعه.

ب - تصنیفی: آنست که در آن ابتکارات جزئی در تغییرات وجود داشته بشاد.

ج - تأسیسی: پی ریزی جدید است.

این بحث نیز در سه بخش است:

- مصداق

- فلسفه

- روش

که با ضریب اینها در هم 27×27 می شود. البته می توان برای سطح اول جدول کوچکی با ضرب ۳ عنوان در سه جدول کوچک ۹ تائی درست نمود (برای بانک اطلاعات) و بعد در سطح دو ضرب ۸۱ $= 9 \times 9$ است و در سطح سوم 27×27 است. دوره تکاملی (ارتباط با سایر علوم)

۱ - آنچه که امروز تحقیق می نامند در واقع ترجمه و کنار هم چیدن مطالب است. تحقیق یعنی محقق ساختن چیزی که قبلاً محقق نبوده.

طبیعتاً هر سه قسم تقابل ضرب شدن در خود و تکثیر هست. بعبارت دیگر اگر گفتیم «محل تولد» می توان به مناطق جغرافیائی بر حسب قدرتهای تمدن نمره داد. مثلاً اگر گفتیم محل تحصیل، می توان آنرا در هر محل نمره داد، همچنین محل مرگ را. ولی اینها فعلاً موضوع حساسی نیست. آنچه اکنون حساس است ۹ شاخصه آخرین قسمت یعنی اطلاعات عمومی درباره موضوع کتاب است. که اینجا شما روانشناسی را گرفته‌اید.

می توان روانشناسی را از پایگاه حسی مورد مطالعه قرار داد یا از پایگاه نظری و یا از پایگاه قلبی یا از هر سه پایه. اگر مطالعه حسی هست مبانی آن باید چه مبنا و با چه تئوری باشد؟ روشها و منابع آن چیست؟ دوره های تکاملی و تحولات و ارتباط آن با سایر علو و غیره نیز دارای تقسیمات متعدد می تواند باشد. بانک اطلاعات را در چند سطح می توان مورد مطالعه قرار داد تنظیم یک طر برای بانک اطلاعات فارغ از این گروه که کارائی آنها برای مراکز مختلف می تواند باشد که بنظر م این کار بصورت یک بحث مستقل دارای ارزش بیشتری است تا یک بحث خاص، علت آنها اینست که در اینجا (پژوهشگاه) ضرورتاً مقدمات محدود است ولی اگر روشی را طراحی کردید بعد می توانید بگوئید بکارگیری آن در اینجا در چه سطحی متناسب است. بعبارت دیگر مطلب را ناقص بیان نمی کنید. لذا

الف - ابتدا کل مطلب را ملاحظه می کنید.

ب - چه سطوحی از آن دارای مقدمات در این پژوهشگاه است.

ج - چه کارائی می توان از آن انتظار داشت (که البته انتظارات را متناسب با مقدمات باید تعدیل نمود).

این طبقه بندی با طبقه بندی عنوان یک مطلب یعنی مثلاً:

۱ - کله روانشناسی

۲ - موضوع آن (کارائی)

۳ - تحولات و شعبه‌های آن

بعد از انجام این طرح خواهد بود. البته لازمه این مدل ایست که کارشناسها تربیت بشوند. در اینجا کلمه «تناسب» را که می بینید به معنای اینست که نسبت بین بخش اول و دوم را ملاحظه کرده و بعد بخش سوم را پر کند.

کار گروه در روانشناسی در چند فصل انجام می گیرد.

۱ - دوره نقد:

ساده ترین آن ارزیابی توانمندی روانشناسی است در یک ظرفیت توانائی که ملاحظه کنید نسبت به تکامل و ادعائی که دراد آیا تمامیت دارد؟ اگر گفته شد که نتوانسته با رفتارهای پرورشی جامعه را از اضطراب در آورد البته مدعی آن بوده ولی نتوانسته آنرا قاعده مند کند. باید به مرحله بعد رفت.

۲- دوره نقض:

اثبات ضرورت برای آسیب شناسی - در این دوره مدلها بصورت جدی تحلیل می شوند (در اینجا دیگر مفهوم عدم تمامیت در کارآیی نیست) در اینجا این سؤال طرح می شود که آیا کارآئی آن صحیح است یا خیر. یعنی شاخصه‌هایی که در یک مجموعه سازی دارند در یک مجموعه دیگر به نتیجه دیگری می رسانیم سپس می گوئیم که نمی توانید بگوئید نتیجه «الف» بصورت نسبی صحیح است زیرا اگر بصورت دیگری آنرا جمع بندی کنید نتیجه می دهد که صحیح نیست بنابراین تعریف شما متناسب است با کارآمدی در دو مدل (قبلاً کارآدی را مورد تردید قرار دادیم) اینکه، قدر کارآئی عینی شاهد برای صدق یک تئوری نیست زیر سؤال می رود. زیرا با تئوری دیگری اگر همین کارآئی‌ها را جمع بندی کنیم (عینیت را بگونه‌ای دیگر مطالعه می‌کنیم) استنباط دیگری پیدا می کنیم. نتیجه این می شود که بحث ما از نظر تئوری باید بین دو فلسفه باشد.

۳- حال باید برای تعریف تکامل محور ارائه داد و سپس بر اساس این تعریف، مدل برای تکامل

تعریف کنیم و سپس براساس مدل تکامل، باید روانشناسی اسلامی طراحی نمود (بخش طرح) بانکی که با روش معمولی درست شود برای بخش نقد خوبست ولی برای بخش نقض کمبود دارد. اگر کار بانک اطلاعات همراه پژوهش همچنان توسعه پیدا کند، و بگوئیم مثلاً بانک پالایش - بخش نقد و ارزیابی، یا بانک پالایش احتمالات، بخش نقض و آسیب‌شناسی احتمالات (در مبانی) بانک احتمالات، بخش طرح (و تعریف تکاملی)

در اینصورت لازم می شود که هر سه سطح را داشته باشید. اگر طرح را به مرحله‌ای برسانید که اساتید روانشناسی دانشگاهها برابر یک سؤال جدی قرار بگیرند که در پاسخ به آن اقناع نیشوند و خود بپذیرند که آسیب‌پذیری آنان بالا است، برای قدم اول این امر کافی است. بعبارت دیگر جز مبادی، ضرورت، و در خاستگاه احکام روانشناسی را زیر سؤال می برد. خلاصه: اینکه فعلاً در بخش اول کار بشود.

سؤال: برای تقسیم‌بندی آیا می توان انواع روانشناسی را لحاظ نمود؟

پاسخ: انواع بازگشت به این امر می کند که اول مفهوم قدرت شمول جدید پیدا کرده باشد. قبلاً که قدرت شمول نبود مسائل داشتید مسائل وقتی می تواند انواع بوشد که توسعه جدید پیدا کرده باشد. «انواع» پس از توسعه مفاهیم است.

افراد، بنیان مبنائی، ما به الاختلاف، ما به الاشتراک، توسعه کارآئی آنها ... نیز قابل جمع آوری است.

بحث مقدماتی اصول تعاریف در مدل سلامت روانی

استاد حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تهیه و تنظیم:

محمد باقر حبی

مهر ۱۳۷۹

فهرست مطالب

۳ - شناخت شناسی

۵ - هستی شناسی:

۶ - روش شناسی:

۸ - ماهیت انسان:

۸ - برتری فلسفه نظام ولایی به سایر مکاتب

تاریخ: ۷۹/۷/۲۶

تحولات در دوره‌های مختلف شده‌اند و تعاریف تخصصی بیان می‌شود. که می‌تواند در نقد و بررسی آراء و نظریه‌های مورد توجه قرار گیرد. در مجموع شالوده نقد، باید بر اساس منابع قوی و محکم باشد برای مثال دایره المعارف *Britannica* و *America* و سایر موارد که مورد تجدید نظر قرار می‌گیرند و مقبولیت جهانی دارند و می‌تواند مد نظر قرار گیرد.

تقسیم‌بندی هستی‌شناسی^۱، شناخت‌شناسی^۲، روش‌شناسی^۳، و انسان‌شناسی^۴ بر اساس نظر مورگان^۵ (۱۹۷۹) چهار تقسیم‌بندی بزرگ و قابل ملاحظه است که به عنوان اصول تعاریف حاکم بر مدل‌های سلامت روانی می‌تواند مد نظر قرار بگیرد.

در این جا این سوال مطرح است که اصول تعاریف فوق‌الذکر براساس فلسفه نظام ولایی

برای نقد و بررسی مباحث لازم است تا ابتدا تعاریف مربوط به سلامت روانی و نظریه‌هایی که در این ارتباط وجود دارد جمع‌آوری شود. برای این منظور یکی از روشهای رایج استفاده از مأخذ دایره‌المعارفی و بررسی دوره‌های تحولات مفهومی است که در خصوص سلامت روانی اتفاق افتاده است. در این رابطه با استفاده از دایره‌المعارف‌ها، اصول تعریف استخراج می‌گردد. و تعاریفی که توسط افرادی که سر حلقه تحولات مفهومی هستند، تبیین می‌شود. استفاده از دایره‌المعارف‌های عمومی و دایره-المعارف‌های تخصصی تا حدودی این مهم را محقق می‌سازد، استفاده از دایره‌المعارف‌ها به این دلیل صورت می‌پذیرد که آنها کمتر متشتت صحبت می‌کنند و کمتر هم مورد مناقشه قرار می‌گیرند. در دایره‌المعارف‌های عمومی دوره‌های تحولات مفاهیم و عواملی که باعث ایجاد

^۱.Ontology
^۲.Epistemology
^۳.Methodology
^۴.Human Nature
^۵.Morgan

در تدوین مدل سلامت روانی چه تعاریفی دارند؟ و ابعاد مدل سلامت روانی چه چیزهایی خواهد بود؟

شناخت شناسی

در ابتدا بحثی در شناخت شناسی داریم و تعریفی که از شناخت در فلسفه ولایی مطرح می‌شود. که آن را متولی به ولایت یا حضور ولی در تصرف یک موضوع تعریف می‌کنیم. این تعریف اگر تصرف در نسبتها باشد، تبدیل می‌شود به معرفت به وجود می‌آید این نسبتها اگر نسبت در تعلقات باشد، حالات بوجود می‌آید و اگر در گمانه، گزینش، پردازش باشد نسبت های سنجشی را بوجود می‌آورد که همان دانش نظری است و از نسبتهای عینی ، دانش

حسی بوجود می‌آید خود تعریف دانش، ترکیبی است از سه نسبتی که به وسیله انسان بوجود می‌آید و ما حاصل آن قدرت هماهنگ سازی وسایل و امکانات است. این هماهنگ سازی هاست که محیط اجتماعی (انسان وسایل و

امکانات) را سامان می‌دهند، خودشان باز یک نظام دارند که نظام ولایت اجتماعی است. بنابراین یک نظام ولایت فردی داریم و یک نظام ولایت اجتماعی و یک تناسباتی بین این دو نظام که ساختارها را تشکیل می‌دهند. ما مفهوم علم را به عنوان ابزار تصرف که تولید می‌شود به وسیله نظام اختیارات می‌دانیم. بنابراین، علم ابزاری است کاربردی، آن چه که باعث افزایش منزلت یا کاهش منزلت آن می‌شود. جهت حاکم بر علم است ، اگر جهت تولی به ولایت الله باشد، این ابزار از منزلت بالا و شرافت برخوردار می‌شود و در غیر این صورت می‌شود ابزاری که شیطانی است . برای معرف سه قوه به عنوان متغیره و یک حاکم می‌شناسیم.

در نظام فردی که تقسیمات به صورت روحی ، ذهنی و عینی است، هر کدام از آنها از متغیرهای درونی دیگری تشکیل می‌شود. قدرت اختیار حاکم بر آنهاست که در نظام اختیارات، نسبت بین تولی و ولایت آن را مشخص می‌کند. این

که چگونه و به چه شدتی تولی داشته باشد،
 چگونه مجری واقع شود و ولایت کند و چگونه
 تحت ولایت قرار بگیرد، در نظام ولایت، منزلت
 آن مشخص می‌شود. بر اساس منزلتی که کسب
 می‌کند در نظام اختیارات، که حاکم بر نظام
 تولید و؟؟؟ کار آمدی معرفت بدست می‌آید و
 منزلت در تولید معرفت پیدا می‌شود. یعنی
 اختیار آن در تولید معرفت مشخص می‌شود.
 بنابراین، جهت معرفت ثابت است و واحد
 است، ثابت است به معنی این که ارتقاء پیدا
 نمی‌کند، نسبت ثابت است، یعنی در یک جهت
 رشد می‌کند. این جهت هم به لحاظ تکوینی و
 هم به لحاظ تاریخی و هم اجتماعی آن،
 ساختارهای مفاهیم، ساختارهای اجتماعی یا
 روابط، ساختار محصولات را در جامعه بوجود
 می‌آورد. بدین ترتیب، معرفت امری است که از
 یک طرف، تکیه بر اختیار فرد دارد و از یک
 طرف تکیه بر اختیارات اجتماعی دارد، متقدم بر
 یکدیگر هستند، تکامل پذیرند.

این سنخ معرف با سنخ معرفت ائمه اطهار (ع)
 فرق پیدا می‌کند، در معرفت ائمه اطهار (ع) علم
 لدنی است. من لدن حکیم، خبیر است. از نوع
 اطلاعات ما نیست ولی هر نوع اطلاعی که
 تدریجی الحصولی باشد حتماً در حدود
 تعریفش، تکامل پیدا می‌کند، هر علمی که در
 حدود تعریفش تکامل پیدا کند، چه علمی باشد
 که موضوعاً مربوط به حالات باشد، چه مربوط
 به سنجش‌ها و چه مربوط به حس و تجربه
 باشد، هر سه در جریان تکامل وحدت و کثرت
 جدید می‌یابند و چه در راه الهی باشند)
 هماهنگی با هستی) و چه در خلاف راه الهی
 باشد. (ناهماهنگ با هستی) هر دو آثار متفاوتی
 دارند اگر وحدت و کثرت معارف در راه
 غیرالهی و در جهت امیال حیوانی باشد با جهان
 هستی ناهماهنگ است، در دنیا منشأ رنجها و
 دردهای بسیاری می‌شود. یعنی سقوط منزلت با
 وسعت ظرفیت صورت می‌پذیرد که شایستگی
 رنج دنیا و عذاب آخرت را فراهم می‌آورد. بدین

ترتیب، معرفت شناسی غیرالهی و مادی نمی تواند موجبات آرامش واقعی گردد.

در این جا نگاهی به بحث شناخت شناسی داشتیم که در عین حال اشاره ای هم به هستی شناسی داشت

هستی شناسی:

هستی شناسی: در دیدگاه ولایت، هرگز مانند عرفا، تعریف نمی شود. ولایت، تولی، تصرف را در فیزیک، ریاضی هم می آوریم. بنابراین ولایت را که عرفا می گویند که عالم تعلق دارد، دوستی و محبت است و همگی لطف خداوند است، همه صحیح و قابل قبول، اما این سوال مطرح است که این تعریف می تواند در فیزیک قدرت حضور قاعده مند پیدا کند؟

در عرفان می گویند که ما در پدیده های فیزیکی و غیره منصرف می شویم اما نمی گویند که برای تصرف در امور و پدیده های مختلف روانی، فیزیکی و اجتماعی معادله سازی انجام می شود.

تصرف اجتماعی را لحاظ نمی کنند، تنها بخشی از امور را تحت تصرف قرار می دهند که گویی، تصرفات را به ملکوت می سپارند دیگر کاری به نظام اجتماعی ندارند و این امر بسیار مهمی است. در تعریف ولایت. ولایت، تولی و تصرف مختص این دیدگاه فلسفی نظام ولایی نیست، عرفا نیز می گویند، ما ولایت اجتماعی را دارای قدرت تصرف در تمامی اطلاعات می دانیم تمامی اطلاعات در سطوح مختلف از اطلاعات خام تا کمی شدن و ابزارسازی آن، و منحصر به مباحث مبانی نیز نمی شود. حرکت فیزیکی ماده، ریاضیات و تناسب ماده، نیز وجود دارد. یعنی فلسفه فیزیک حرکت، که در آن مفهوم ولایت، تولی و تصرف جاری می شود این تفاوت را اگر توجه کنیم، متوجه می شویم که ما حرکت را به سکون قبل تعریف نمی دانیم، اشکالاتی به نظر نسبت و فلسفه هگل و تمامی افرادی که مکانیسم حرکت را مطرح می کنند، اینجا وارد می شود.

اما در فلسفه جوهری و فلسفه اسلامی در خصوص مکانیسم حرکت صحبت نمی کند. ما می خواهیم درباره مکانیسم صحبت کنیم. مکانیسم به تناسب کمی ارتباط دارد و معادله

سازی می کند برای آن چه که اداره یک پروژه و برای تغییر و تحول وضعیت روانی و یا سلامت روانی یک جامعه و سایر موضوعاتی که در آن،

روش شناسی:

نیاز به معادله سازی داریم. بنابراین، ما علوم پایه را به صورت برهانی و فلسفی به مباحث ولایت، تولی و تصرف (فلسفه نظام ولایی) مرتبط می کنیم. در جدول (که در خصوص روش تولید

علوم کاربردی تدوین شده است) کاملا روشن است که سه مفهوم، ربط، تعلق و فاعلیت سه مرحله غیر قابل اجتناب است که در نهایت منتهی می شود به ولایت در تعریف وحدت و کثرت، زمان و مکان اختیار و آگاهی

عالمی قرار می دهد و اثبات می کند که حرکت در غیر این صورت نمی شود. در مرتبه دوم، شدن خاص را برای بهینه سازی، پس از تکامل حجیت، حاکم بر نحوه روش علوم حسی می کند. یعنی یک بار در تکامل حجیت، مباحث و معارف حوزه را مورد توجه قرار می دهد و تکمیل می کند و در مرتبه دوم، روش معادله

سازی و چگونگی تنظیم نسبت های کمی و چگونگی تولید شاخصه برای کنترل کردن، را این آثار گرایش را در تجربه حسی نشان می دهد.

تمام می کند و سپس به مطالعه موضوع می پردازد. طبیعی است که ملاحظه سابقه درک اجتماعی یا تولید مفاهیمی که درباره یک موضوع صحبت می کند، دید نقد و نقض برخوردار می کند و سپس به طرح مدل می پردازد.

کنترل متغیر به سس قرار گرفتن محور تعقلات موضوعات متصرف در تعلق و موضوعات تابع مورد توجه قرار می گیرد همان گونه که محور گمانه زنی، یا جدول گمانه، جدول گزینش و جدول پردازش مورد توجه قرار می گیرد. همان گونه که در بخش رفتار حسی، تجزیه، تحلیل و ترکیب مورد دقت قرار می گیرد. با تنظیم کردن این دستگاه باید توجه داشته باشیم که چیزی را که از به کار گیری روش در علوم بر اساس فلسفه نظام ولایی به دست می آوریم، غیر از آن چیزی است که در روش حسی محض است.

برای مثال، یک رنگی پریدگی را در نظر بگیرید، فشار سنج وقتی در چنین حالتی به کار می رود ابزاری است که درجه فشار خون را پایین نشان می دهد و احتمال یک ضعف عمومی و حتی تشنج و کما را پیش بینی می کند. و یا وقتی که فرد برافروخته می شود، فشار سنج نشان می دهد که درجه فشار خون افزایش یافته است. دو کیفیت رنگ پریدگی و برافروختگی دو کیفیت از وضعیت بدن است که فشار سنج آن را به صورت کمی نشان می دهد. و یک سری کیفیات و حالات کیفی است که از طریق یک ابزار سنجش به صورت کمی نشان داده می شود.

مندرج ساختن مورد کیفی و عینی سازی آن امروزه موضوع روشن و بدیهی محسوب می شود. در حالی که قبلاً چنین امکانی وجود نداشته است. در حال حاضر ممکن است در پزشکی، بسیاری از نشانه های بیماری های جسمانی

را با علائم روانی و حالات روحانی افراد مرتبط بدانند و آن را به صورت عینی نشان دهند. تبیین این مطلب خودش رساله جدایی را می‌طلبد که در حوصله این رساله نیست)

ماهیت انسان:

ما باید دید حساسیت روانی افراد حول محور و دیانت و محور شهوات با یکدیگر چه تفاوتی دارد؟ باید بتوانیم این حساسیتها را نشان بدهیم. در پاسخ به این سؤال، جوابی ندارند، چرا؟ چون برای جهت حساسیتها، اهمیتی قائل نیستند ما برای جهت علائق و حساسیت ها اهمیت قایل هستیم این باید مدرج شود. کنترل شود، آسیب شناسی شود و به صورت عینی نتیجه گیری شود.

انسان در فلسفه نظام ولایت به طور کلی به اختیار تعریف می‌شود شاخصه اصلی در انسان شناسی است و شاخصه فرعی آن در معرفت و سنجش می‌شناسیم و شاخصه تبعی آن را رفتارهای اجتماعی می‌دانیم.

در فلسفه نظام ولایت، انسان منزلتی که دارد تابع جهت گیری اختیار و فعالیت شناختی در انتخاب آن جهت و ارتباط عینی خواهد بود.

همهانگ سازی نظام فکری فرد، نظام علائق فرد و نظام رفتاری فرد باید انجام شود. اما این نیازمندیهایی را طلب می‌کند. آیا این نیازمندیها، در پیدایش حالات اصل است؟ یا نیازها خودش طبقه بندی می‌شود. به نیازهای تکاملی و

در نظام اجتماعی حضور موثر انسان، به میزانی است که در بر خورد اختیارات ، در برخورد معرفت های حاضر است. در معرفت شناسی است که ارتباط نسبت ها را نشان می‌دهیم و میزان کار آمدی آنها را نشان می‌دهیم.

برتری فلسفه نظام ولایی به سایر مکاتب

نیازهای غیر تکاملی؟ نیازها همیشه در حال تکامل و توسعه هستند و توسعه تابع جهت است.

در فلسفه نظام ولایی نسبت به سایر مکاتب به لحاظ اصول تعاریف آن نسبت به پدیده‌های

مختلف از جمله سلامت روانی چنین ادعا می‌شود که:

۱ - کثرت مسیر تحت پوشش در دستگاه فلسفه ولایی بیشتر است در طبقه بندی افکار، عقاید، اعمال و نظامات اجتماعی یعنی تحریکات محیطی و چگونگی توسعه ارضاء نیازها ما مطالبی را دخالت می‌دهیم و در دامنه‌هایی گام بر می‌داریم.

که سیر عموم و مکاتب در آن عاجز هستند.

۲ - وحدت: فلسفه نظام ولایت مدعی است که قدرت ایجاد آرامش و از بین بردن دغدغه و اضطراب را از طریق هماهنگ سازی میان اجزاء مختلف را دارد و در تمامی میدانها و ساختار های اجتماعی چنین امکانی را دارد. لذا نظام ولایی یک نظام موضعی نیست بلکه یک نظام شامل است ادعا نداریم که این نظام منحصر به افراد مسلمان است. بلکه هر کس متناسب با شرایط درونی و بیرونی خود برنامه خاصی را باید دنبال کند.

یعنی در سطوح مختلف اطلاعاتی ، ساختارهای اجتماعی، سطح نیازهای فرد مد نظر قرار می‌گیرد. در فلسفه نظام ولایی، پدیده‌هایی از درون فرد و محیط وی مد نظر قرار می‌گیرد که در قلمرو سایر علوم (علوم رفتاری) وجود ندارد و اگر هم اشاراتی می‌شود به صورت کلی بیان می‌شود که در بیان کلی قدرت سنجش و شاخصه سازی و کنترل در مقیاس کم انجام می‌شود، در صورتی که در فلسفه نظام ولایی به اجزاء توجه می‌شود و سهم هر عامل با شاخصه بیان می‌شود لذا قدرت پیش بینی و کنترل بسیار دقیق تری را داراست.

۳ - هماهنگی: در فلسفه نظام ولایت نشان می‌دهد که هر عامل از چه جایگاه اصلی، فرعی و تبعی برخوردار است در عقاید مختلف سطوح مختلف فرد، سطوح مختلف روابط اجتماعی این مباحث قابلیت تعریف دارد. از این نظام هر فرد می‌شود در سطح خود، توسعه و کلان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

لذا پوشش نظری این دستگاه نسبت به سایر مکاتب بیشتر است و دلیلی است بر رجحان این نظریه، وحدت نظری و قدرت هماهنگ سازی نیز بیشتر است. به همین دلیل برتری دارد. (البته ادعای برتری دارد، که باید در میدان تجربه کارآمدی آن اثبات شود وقتی که اثبات شد بقیه نظریات رد خواهد شد بیان این که، این مباحث حق است چون در رابطه با حقایق صحبت می‌کند، جواب منطقی نیست).

تعریف و شاخصه‌های سلامت روانی

استاد حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تهیه و تنظیم:

محمد باقر حبی

آبان ۱۳۷۹

فهرست مطالب

- تعریف سلامت روانی، هماهنگی توازون
 - شاخصه سلامت روانی، هماهنگی در جهت
 - تأثیر پذیری و تأثیر گذاری شاخصه سطح بهنجاری
 - بیماری روانی، اختلال در اراده
 - رابطه بیماری و سلامت روانی
 - هماهنگ سازی در جهت غیر الهی، اضطراب مضاعف
 - فرد گرایی یا جمع گرایی
 - افشار تحت شمول این نظریه
-

سلامت روانی، میانه روی و دادگری

همان گونه که دادگری اجتماعی، در جریان توسعه، ساختار و تناسباتی ویژه دارد، موضوع سلامت روانی نیز [که به فرد انسان‌ها مربوط می‌شود] در جریان تکامل، ساختار و تناسباتی دارد که باید، با جریان تکامل هماهنگ و متناسب باشد. این نظام، در درون فرد، شامل نظام حساسیت‌ها، (= انگیزشی)، افکار (= اندیشه و شناخت) و نظام رفتار می‌شود که باید در جهت تکامل، هماهنگی و تناسب (تعادل) داشته باشد. هماهنگی نظام‌های درونی فرد، با توجه به اثر و قدرت وی، در ایجاد تغییرات بیرونی (محیطی) در جریان تکامل الهی تعریف می‌شود و آدمی، به اندازه تأثیر گذاریش در جهت توسعه و تکامل جامعه، از سلامت روانی بیش‌تر برخوردار می‌گردد. از این رو، تعریف سلامت روانی، همان میانه روی و یا هماهنگی است که محور رشد و توسعه فرد و جامعه قرار می‌گیرد و سطح سلامت روانی افراد، با توجه به توانایی آنان، در ایجاد تغییرات و تحولات درونی و بیرونی و شخصیتی، متناسب با جریان تکامل، تعریف و معین می‌گردد.

به شخصیت حضرت امام خمینی (قدس سره) بنگرید! میانه روی ایشان در مسائل زندگی و قدرت روحی والایش، از او کوهی استوار ساخته بود؛ حتی بر حوادثی که باعث ناامیدی، یاس و یا شادی و امید می‌شوند، در روح و جان او تأثیر نمی‌گذاشتند؛ بلکه، همواره، ایشان در تحولات عظیم اجتماعی، به سمت تکامل الهی تأثیری عمیق و جدی می‌نهادند. نمونه‌ای از قدرت روحی او را چنین می‌توان برشمرد:

آن گاه که به ایران آمدند، وضعیت، بسیار بحرانی بود! از طرفی کشور، دچار دگرگونی و بر افروختگی بود، و (کشتار مردم بی گناه، تظاهرات میلیونی مردم در داخل کشور، فشارها و نیرنگ‌های بین‌المللی، به منظور خاموش کردن شعله انقلاب و یا ایجاد کجروی‌ها ...) از طرف دیگر، پیوسته خطر جدی، سلامت امام را تهدید می‌کرد. با وجود این، زمانی که از حضرت امام سوال کردند: «در برابر این خطرها، چه احساسی دارید؟» بدون هیچ دغدغه و اضطرابی، اظهار داشت: «هیچ احساسی ندارم!» به راستی این احساس آرامش و امنیت وی از کجا نشأت گرفت؟ آیا، این، همان هماهنگی ابعاد درونی او در جهت تکامل الهی نبود؟

ویژگی‌های سلامت روانی

حدی یکسان، از تأثیر گذاری و تأثیر پذیری بهره مند هستند. که بر همین اساس، سطح بهنجاری و سلامت روانی آنان تعیین می‌گردد. بدین ترتیب، سطح میانه روی و بهنجاری افراد، در جریان تکامل، متناسب با میزان تأثیر گذاری و تأثیر پذیری، معنا می‌شود.

همان گونه که گفته شد، از ویژگی سلامت روانی، هماهنگی در ابعاد درونی فرد است. وقتی این هماهنگی در جهت خواسته های الهی باشد، هرگز، منشأ دغدغه و اضطراب قرار نمی‌گیرد.

افرادی که در تعامل با محیط بیشترین تأثیر را بگذارند، از سلامت و بهنجاری بیشتر برخوردارند. البته همان گونه که اشاره شد، این مهم، زمانی محقق می‌شود که فرد بتواند، ابعاد درونی خود را در جهت تکامل، به اندازه بسیار زیاد هماهنگ و متناسب کرده باشد. به تعبیر دیگر، لازمه تأثیر گذاری در محیط بیرونی، هماهنگی درونی است که ثمره آن، به دست آوردن قدرت و اعمال نفوذ در محیط است که در جهت تکامل جامعه، رشد و ارتقای جامعه حاضر می‌گردد. اگر فردی، در ابعاد درونی خود، هماهنگی ایجاد کرده باشد و به نحوی، شرایط رشد و تکامل خود را فراهم آورده باشد، اما در تکامل اجتماعی جامعه، موثر نباشد، نمی‌توان او را دارای سلامت روان و فردی میانه رو دانست.

افرادی که فریب آرایش های دنیا را نخورده- اند، توانسته اند، بر تمایلات نفسانی خود پیروز شوند و نظام های روانی (= حساسیت ها، افکار، رفتار) آنان، در جریان تکامل، منسجم، هماهنگ و در جهت الهی عمل نمایند. و بر دنیای درون خود فائق آیند. آن گاه که فرد توانست بر خود و دنیای درونی‌اش، پیروز گردد، می‌تواند، محیط را نیز تحت تأثیر قرار داده و در آن نفوذ کند و تحولات اجتماعی را به سمت رشد و تعالی پیش ببرد.

تأثیرپذیری و تأثیرگذاری

که همه افراد از سطحی بهنجار و میانه رو بر خودار نیستند، این سطح، در چگونگی تعامل و تقابل آنان با محیط مشخص می‌شود. میزان تأثیرپذیری و تأثیرگذاری افراد، متفاوت است؛ برخی، در تعامل با محیط، بیش تر تأثیرپذیرند و برخی نیز، بیش تر تأثیرگذارند و عده ای در

بیماری روانی آشفتگی اراده

تعریف سلامت روانی، از نظر بیماری روانی قابل توجه است. آن گاه، بیماری روانی مطرح می‌شود که اراده فرد شوریده گردد. وجه تمایز و امتیاز انسان از سایر موجودات، وجود قوه اختیار و اراده او است. اختیار و اراده، به او، قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری می‌دهد و بر اساس آن ثواب و عقاب می‌بیند. اگر اراده فرد، به نحوی پریشان شود که نتواند، جهت و راه صحیح خود را انتخاب کند، به نوعی آشفتگی روانی و بیماری روانی دچار شده است؛ این بیماری نیز، همانند سلامت روانی، سطوحی مختلف دارد و قابل طبقه‌بندی است. هرگاه، انسان، نتواند، جهت الهی را انتخاب کند، به شدیدترین سطح از بیماری را مبتلا شده است.

سطح خفیف‌تر بیماری روانی، زمانی است که فرد جهت خود را می‌تواند، مشخص کند، اما نمی‌تواند، موضع‌گیری نماید. [قدرت‌گزینش و انتخاب را ندارد] این هم، مرحله‌ای از بیماری و یا آشفتگی در اراده است.

در این مقال، بیماری‌های روانی سه نوعند:

۱. بیماری در نظام حساسیت‌ها.
۲. بیماری در نظام افکار.
۳. بیماری در نظام رفتار.

توضیحات

بیماری در نظام حساسیت‌ها

بیماری، در نظام حساسیت‌ها، همان سستی، در به کارگیری اختیار است، یعنی این که فرد، یا جهتی غیر الهی را انتخاب و اختیار کرده و یا در انتخاب جهت مردد است؛ همین بیماری، در نظام حساسیت‌ها، می‌تواند، سطوحی مختلفی داشته باشند.

بیماری در نظام افکار:

این بیماری، نوعی ناتوانی، در انتخاب گزینش‌ها است، یعنی، فرد توانسته، جهت خود را انتخاب کند اما در راه‌های رسیدن به تکامل، دچار تردید و ابهام شده است.

بیماری در نظام رفتار:

در این سطح، افراد، در بروز رفتارها و مناسک، به سستی و یا اهمال کاری دچارند، هر چند، جهت و گزینه‌هایی نیز، مناسب برای رسیدن به هدف، انتخاب کرده اند، در عمل و از وظایف و نقش‌هایی که باید ایفا کنند، گریزانند. این بیماری از دو سطح پیشین خفیف‌تر است.

نتیجه‌ای که این سه سطح می‌دهد، حداکثر تأثیر پذیری از محیط است، در مقابل، در سطح سلامتی، نتیجه هماهنگی ابعاد درونی

انسان در جهت الاهی حداکثر تأثیر گذاری بر محیط، به سمت تکامل جامعه و فرد است.

رابطه بیماری و سلامت روانی

آن گونه که اشاره شد، سلامت روانی همان، به هماهنگی در جهت تکامل است. این هماهنگی و تناسب در ابعاد درونی فرد، زمانی به سلامت روانی منجر می‌شود که بر آن، جهت حاکم باشد. یعنی، هماهنگی در ساختار و تناسبات و حالات روانی فرد، برگردیک محور، انسجام یافته باشد، یک جهت را دنبال نماید. اگر جهت‌گیری به دلیل ضعف و یا آشفتگی در اراده و قوه اختیار باشد، فرد دچار سردرگمی، تردید و ابهام شده، و کنش و تمایل خود را از دست می‌دهد. در چنین حالتی، هماهنگی ابعاد و نظام های درونی فرد نیز متلاشی می‌شوند و این، در هر دو جهت الاهی و غیر الاهی مصداق دارد؛ یعنی، اگر فردی، در نظام غیر الاهی هم قرار بگیرد و در تعیین جهت (هر چند مادی و جهان ماده) نتواند، بر نظام درونی فرد، جهتی را حاکم نماید، به تشتت و ناهماهنگی دچار می‌شود. بدین ترتیب، باید گفت: قدرت اختیار و اراده، برای ایجاد هماهنگی و توازن در دنیای درونی و ایجاد ارتباط موثر بیرونی، [حتی اگر

مادی و جهان ماده باشد]، امری اجتناب ناپذیر است، انتخاب و جهت است که می‌تواند، به هماهنگ سازی درونی را در پی آورد. پس برای رشد در هر دو جهت، این تعادل و هماهنگی الزامی است.

هماهنگ سازی در جهت غیر الاهی؛

اضطراب مضاعف

ممکن است، سوال شود: اگر تعریف سلامت روانی، هماهنگ سازی در ساختارهای روانی فرد است، چرا افرادی که در جهت غیر الاهی و تکامل مادی در تلاشند و در این جهت به هماهنگ سازی می‌پردازند، از سلامت روانی برخوردارند؟ در صورتی که اعتقاد بر این است که آنان نمی‌توانند از سلامت روانی برخوردار باشند.

در پاسخ این سوال باید گفت: اگر هماهنگ سازی بر اساس الحاد و در جهت تکامل مادی باشد، در عین این که قدرت بهینه سازی می‌یابد و آثار اجتماعی دارد، (تعریف سلامت روانی در روان‌شناسی معاصر) فرد را دچار شدیدترین نوع بیماری روانی در جهت‌گیری می‌کند؛ زیرا نوع جهت‌گیری او، خلاف جریان تکامل هستی و الاهی است، این جهت‌گیری، فرد را به زیاده

خواهی و تمایل شدید دنیای می‌کشاند. طوری که هرگز نمی‌تواند، نسبت به ریاست، ثروت، شهرت، قدرت، رفاه و آسایش بی‌تفاوت باشد و چون این امور، از بین رفتنی اند، تلاش را برای حفظ آن‌ها افزون‌تر می‌کند؛ به قدری که دچار دغدغه و اضطراب می‌شوند و این اضطراب آنان را به تنوع‌گرایی و زیاده‌خواهی هر چه بیش‌تر سوق می‌دهد، به این ترتیب، بر اضطراب آنان می‌افزاید. و در یک چرخه نادرست، فرو می‌غلطاند در قطب مخالف نیز، افرادی که در جهت‌گیری، قرب و تکامل الهی را بر اساس قوه اختیار و اراده انتخاب می‌کنند، و نظام روانی خود را بر آن اساس، هماهنگ و بهینه‌سازی می‌کنند، در یک حرکت صعودی و تکاملی، زیاده‌خواه و تنوع‌گرا می‌شوند، با این تفاوت که این روند، با اصل خلقت و تکامل هستی هماهنگ و نابود نشدنی است، با محدودیت‌های مادی مواجه نیست. از این رو، باعث آرامش و نشاط هر چه بیش‌تر می‌شود و همین نشاط، حرکت و تلاش آنان را در جهتی که انتخاب کرده‌اند، افزایش داده، هماهنگی‌های درونی، آثار و قدرت نفوذ و حضور اجتماعی آنان را، در جهت تکامل اجتماعی افزایش می‌دهد.

شباهت

در این بحث، شبه‌هایی مطرحند که نمونه‌هایی از آن‌ها را مرور می‌کنیم: نخست این که، آیا تعریف سلامت روانی، در فلسفه نظام ولایی، بر فرد‌گرایی استوار است یا جامعه‌گرایی؟ در پاسخ به این شبهه می‌توان گفت: بحث سلامت روانی، بحثی انسان‌شناسی است که محور اصلی آن، به انسان تعلق دارد. فرد، در فلسفه نظام ولایی، با توجه به دایره ارتباطش با محیط درونی (اختیار اول) و محیط بیرونی (اختیار دوم) ملاحظه می‌گردد. از این رو، به محیط بیرونی و اجتماعی او نیز توجه می‌شود؛ خود فرد، موضوع محوری قرار می‌گیرد، طوری که بخش اصلی، به اختیار فرد، و بخش فرعی آن، به جامعه بازگشت می‌کند. البته فردی که به اراده بالاتر تعلق دارد.

این نظریه دوم این که، چه اقشاری از جامعه را تحت شمول قرار می‌دهد؟

در این باره نیز باید گفت: این نظریه آن دسته از افراد جامعه را که قابلیت پیمودن راه سعادت و کمال را دارند، تحت پوشش قرار می‌دهد و معتقد است که باید، وضعیت روانی بیمار را ارزیابی عینی کرد. و به صورت کمی، دستور

العمل‌های درمانی ارائه نمود، و در صورت لزوم، از تمامی درمان‌های دارویی و غیر دارویی، با توجه به سطح سلامت روانی فرد مدد جست.

در این روش، بر اساس مدلی که در دسترس قرار می‌گیرد، وضعیت، روانی بیمار، تعریف می‌شود، و از ابزارهای آن استفاده می‌شود که برای افراد مختلف، قابلیت تعمیم دارد و فقط به افراد مسلمان منحصر نمی‌شود.

درمان ارشادی، منشأ و اساس کار درمانگر است. به درمان دارویی، توسط متخصصان نیز،

توجه می‌شود. البته، نه تنها در مواردی که آشفتگی‌های ارگانیکی و یا منشأ ارگانیکی داشته باشد. این مسأله شایسته یادآوری است که بسیاری از بیماری‌های روانی یک بیمار، در جهت‌گیری، (بیماری در گزینش، انتخاب و بیماری در مجاهده و تلاش)، می‌توانند، آثار فیزیولوژیک داشته باشند و به ایجاد پریشانی در نظام فیزیولوژیک منجر شوند و عملکرد ارگانسیم را به صورت‌های مختلف در هم ریزند